

فرهنگ معاصر

هزاره

انگلیسی - فارسی

در یک جلد

علی محمد حق شناس

حسین سامعی

نرگس انتخابی

تدوین

واحد پژوهش فرهنگ معاصر



فرهنگ معاصر

ساختار و راهنمای استفاده

۱. نمای کلی فرهنگ

فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی-فارسی از تدوین انواع مختلفِ مدخل‌ها ساخته شده است. لفظ «مدخل» در این نوشته به مجموعه اطلاعات تنظیم‌شده‌ای اطلاق می‌شود که ذیل یک واحدِ واژگانی به نام «سرمدخل» می‌آید. ترتیبِ مدخل‌ها در این فرهنگ منحصراً بر اساس حروف الفبای انگلیسی است. پس ساختار کلی آن بسیار ساده است و دانستن الفبای انگلیسی کافی است که ما را به مدخل مورد نظر برساند.

۲. نوع فرهنگ

فرهنگ حاضر یک فرهنگِ دوزبانه عمومی است (← مقاله «فرهنگِ دوزبانه»). در این فرهنگ کوشیده‌ایم برای امکاناتِ واژگانی در زبان انگلیسی عمومی معادل‌های واژگانی رایج، مناسب و روزآمد از زبان فارسی عمومی فراهم آوریم. منظور ما از انگلیسی عمومی و فارسی عمومی گونه‌هایی از این دو زبان است که دامنه کاربردشان به رشته علمی و تخصصی خاصی محدود نمی‌شود.

۳. گستره فرهنگ

در تعیین حجم و گستره این فرهنگ دو عامل بیش از همه مؤثر بوده است: یکی آن دسته از فرهنگ‌های یک‌زبانه انگلیسی که در تألیف فرهنگ حاضر حکم منابعِ درجه اول ما را داشته‌اند (← پیشگفتار)؛ و دیگری نیازهای واژگانی فارسی‌زبانان در زمینه زبان انگلیسی عمومی.

۴. دامنه بُرد فرهنگ

از آنجا که این فرهنگ یک فرهنگ عمومی است، دامنه بُرد آن در زمینه سرمدخل‌ها و معادل‌یابی منطقی نمی‌تواند آنقدر وسیع باشد که کلیه نیازهای متخصصان را در همه سطوح تخصصی پاسخ گوید. چه، دستیابی به دامنه بُردی تا به آن حد، سبب می‌شود فرهنگ به طرز نامعقول پرحجم و در عین حال، کم‌مصرف از کار درآید؛ درست از همین رو است که امروزه رسم غالب در جهان آن است که فرهنگ‌های دوزبانه را در حد یک یا دو جلد نگاه دارند و آنگاه برای رشته‌های علمی و تخصصی مختلف فرهنگ‌های تخصصی جداگانه تدوین کنند.

فرهنگ دو زبانه

مبانی نظری

۱. فرهنگ چیست؟

فرهنگ مجموعه‌ای است کمابیش محدود از واحدهای واژگانی یک زبان که به صورتی منظم آرایش می‌یابند. فرهنگ‌نویسان بیشتر گرایش دارند که هر واحد واژگانی را تقریباً معادل یک واژه یا کلمه به‌شمار آورند؛ اما مواردی هم وجود دارد که در آن‌ها یک واحد واژگانی از یک واژه بزرگ‌تر (مانند ترکیبات وصفی یا اضافی) یا از یک واژه کوچک‌تر (مانند پیشوندها یا پسوندها) است. آرایش واحدها در سنت فرهنگ‌نویسی معمولاً به صورت الفبایی است: یعنی واژه‌ها به ترتیب حروف الفبا به‌دنبال یکدیگر قرار می‌گیرند. با وجود این فرهنگ‌نویسان اشکال دیگری از آرایش واحدها را با ترتیب الفبایی همراه می‌کنند: آرایش معنایی یا مفهومی (مانند گنجواژه‌ها) یا آرایش ساخت‌واژی (مانند فرهنگ *Oxford Advanced Learner's Dictionary*). وجود نظم در آرایش واحدهای واژگانی جستجو و بازیابی آن‌ها را آسان‌تر می‌سازد.

در فرهنگ، علاوه بر صورت نوشتاری واحد واژگانی، اطلاعات متعدد و متنوع دیگری نیز درباره آن ثبت می‌شود؛ اطلاعاتی مانند تلفظ، نوع دستوری، صیغه‌های تصریفی، ریشه، معانی، تصویر و جز آن.

فرهنگ‌نویسان هر واحد واژگانی و اطلاعات

همراه آن را مدخل و خود واحد واژگانی‌ای را که در رأس یک مدخل قرار می‌گیرد سرمدخل می‌نامند. تعداد واحدهای واژگانی یک زبان بسیار زیاد و نوع اطلاعاتی که درباره هر یک می‌توان داد بسیار متنوع است. از این جهت فرهنگ‌نویسان، برحسب نوع مخاطبان، اهداف نگارش فرهنگ و به‌طور کلی طرحی که از یک فرهنگ معین در ذهن دارند، دست به انتخاب واحدهای واژگانی و نیز انتخاب نوع اطلاعاتی می‌زنند که برای فرهنگ مورد نظر آنان مناسب‌تر است.

از نظر شمول واحدهای واژگانی، فرهنگ‌ها به سه نوع عمده عمومی، تخصصی و جامع تقسیم می‌شوند. فرهنگ عمومی فرهنگی است که مدخل‌های آن (چه سرمدخل‌ها و چه اطلاعات ذیل آن‌ها) متعلق به گونه‌های عام و همگانی یک زبان باشند، و اصولاً گونه‌های خاص یا تخصصی زبان را کنار گذارند. فرهنگ تخصصی فرهنگی است که مدخل‌های آن متعلق به یک (یا بیش از یک) حوزه تخصصی زبان باشند، مانند فیزیک، علوم پایه، موسیقی، هنرها و جز آن. فرهنگ جامع دربرگیرنده طیف وسیعی از واحدهای واژگانی، از عمومی تا تخصصی است.

از نظر کاربرد یا نوع مخاطب، فرهنگ‌ها یا اهدافی خاص و معین را برای گروهی تعریف شده

از مخاطبان دنبال می‌کنند و یا پاسخگوی نیازهای عام گروهی وسیع و نامعین از مخاطبان هستند. فرهنگ‌های آموزشی، فرهنگ‌های دانشگاهی یا فرهنگ‌های کودکان متعلق به گروه نخست هستند. در این نوع فرهنگ‌ها، سرمدخل‌ها و نیز نوع و میزان اطلاعات ذیل آن‌ها به اهداف فرهنگ و گروه مخاطبان آن بستگی دارد.

۲. فرهنگ دوزبانه چیست؟

فرهنگ دوزبانه فرهنگی است که در آن واحدهای واژگانی دو زبان (یا دو گویش یا دو گونه زبانی) بر یکدیگر منطبق و با هم مقایسه می‌شوند. در این حال، در مقابل هر یک از واحدهای واژگانی یک زبان، در شکل مطلوب، واحد یا واحدهایی واژگانی از زبان دیگر قرار می‌گیرند که معادل یا برابر آن اولی هستند یا چنین فرض می‌شوند.

در فرهنگ دوزبانه، زبانی را که برای واحدهای واژگانی آن معادل‌هایی از یک زبان دیگر جستجو می‌کنند زبان مبدأ و زبان معادل‌ها را زبان مقصد می‌نامند. در حقیقت، در چنین فرهنگی، سرمدخل‌ها واحدهای واژگانی زبان مبدأ و اطلاعات ذیل آن‌ها واحدهای واژگانی زبان مقصداند.

کار اصلی فرهنگ‌نویس دوزبانه برابر هم نهادن واحدهای واژگانی دو زبان، با شروع از زبان مبدأ، و جستجوی معادل‌ها در زبان مقصد است. از این جهت، وظیفه فرهنگ‌نویس تعریف، توصیف یا، به اصطلاح، «معنی کردن» سرمدخل‌ها نیست؛ چنین کاری در حد فرهنگ یک‌زبانه است که می‌کوشد «معنی» واحدهای زبانی را برای مراجعه‌کنندگان به فرهنگ «توضیح دهد»؛ حال آن‌که فرهنگ‌نویس دوزبانه فرض می‌کند مراجعه‌کنندگان به فرهنگ واحدهای واژگانی یکی از دو زبان مبدأ یا مقصد را کمابیش می‌شناسند و

بی‌نیاز از «تعریف» آن‌ها هستند، و تنها می‌خواهند ببینند واژه‌های آشنای آن‌ها در زبان دیگر چه معادل یا معادل‌هایی دارند. حال اگر مراجعه‌کننده به چنین فرهنگی معنای هیچ یک از واژه‌های دو طرف این معادله (یعنی نه زبان مبدأ و نه زبان مقصد) را نداند، برای فهم معنای، دست‌کم، یکی از آن‌ها به ناچار باید به فرهنگ یک‌زبانه مراجعه کند. برای نمونه، در مقابل کلمه انگلیسی *prime*، که صفت است و اصطلاحی ریاضی است، یک فرهنگ انگلیسی-فارسی آورده است: دارای مقسوم‌علیه‌ی که بزرگتر از یک نباشد؛ (فرهنگ کامل انگلیسی - فارسی، ۵ جلدی، ۱۳۶۹). تألیف عباس آریانیور کاشانی. تهران: امیرکبیر. ص ۴۲۸۵) حال آن‌که معادل آن در فارسی کلمه اول (فرهنگ معاصر انگلیسی - فارسی، ۱۳۷۶). تألیف محمدرضا باطنی. تهران: فرهنگ معاصر. ص ۶۶۳) یا در زبان فرانسه کلمه *premier* (Collins Robert French - *English, English - French Dictionary*. 1978. Glasgow & Paris: Collins Publishers & Dictionnaire Le Robert. P.470) است. همچنین به جای معادل فارسی اصطلاح پزشکی انگلیسی *progesterone* در یک فرهنگ دوزبانه توضیحات بسیار پیچیده، فنی و نسبتاً مهم زیر آمده است: هورمون مربوط به قبل از دوران حاملگی [کذا] که کتونن [؟] متبلور به فرمول $C_{21}H_{30}O_2$ می‌باشد و از جسم زرد تخمدان یا به صورت شیمیایی به دست می‌آید و برای رفع خونریزی رحم به کار می‌رود؛ (فرهنگ کامل انگلیسی - فارسی، ۱۳۶۹: ۴۳۲۷) اما در زبان پزشکی فارسی صورت فرانسه این کلمه، یعنی پروژسترون، کاملاً شناخته شده و در حقیقت معادل فارسی کلمه انگلیسی است. (مثلاً نگاه کنید به فرهنگ معاصر انگلیسی - فارسی، ۱۳۷۶: ۶۶۸) و نیز فرهنگ نشر نو، ۱۳۷۶. تألیف محمدرضا جعفری. تهران: نشر نو. ص ۹۶۲) البته، در هر دو مورد ممکن است مراجعه‌کننده

می‌کند و برای هر یک از اجزاء لفظی به کار می‌برد. در آن حال تجربه‌های دو جامعه زبانی ضرورتاً یکسان نیست و، بنابراین، زبان‌ها نیز «در تقطیع تجربه گویندگان خود از جهان با یکدیگر اختلاف دارند، بدین معنی که ممکن است یک حوزه تجربی در یک زبان بین دو کلمه تقسیم شده باشد، در حالی که همان حوزه در زبان دیگر بین پنج کلمه بخش شده باشد. در این صورت آشکار است که

معنی این کلمات بر هم منطبق نمی‌شوند، مثلاً اگر زبانی باشد که برای همه نزولات آسمانی (اعم از باران، برف و تگرگ) یک کلمه داشته باشد و زبان دیگری این حوزه را بین سه کلمه تقسیم کرده باشد، مرزبندی معنایی کلمات دو زبان در این حوزه تجربی بر هم منطبق نمی‌شوند.» (محمدرضا باطنی، ۱۳۴۹. «نسبیت در زبان». در: زبان و تفکر. تهران: زمان. ص ۱۶۶) این عدم انطباق صرفاً خاص زبان‌های «دور از یکدیگر» نیست؛ این وضع حتی میان زبان‌هایی که به لحاظ خویشاوندی (فارسی و کردی؛ انگلیسی و آلمانی) یا جغرافیایی (فارسی و ترکی؛ انگلیسی و ایرلندی) یا فرهنگی (فارسی و عربی؛ انگلیسی و فرانسه) به یکدیگر بسیار نزدیک‌اند قابل مشاهده است.

انطباق یا عدم انطباق واژگانی دو زبان در سطوح مختلف معنایی، دستوری، کاربردی و جامعه-شناختی قابل مشاهده است.

۳-۱. انطباق معنایی

منظور از انطباق معنایی آن است که واحدهای واژگانی متقابل در دو زبان مختلف دارای ویژگی‌های معنایی کاملاً یکسانی باشند، به طوری که بتوانند تصویر واحدی را در ذهن اهل زبان ایجاد نمایند. مقابله واژگانی دو زبان نشان می‌دهد که معنی واژه‌های دو زبان، هر چقدر هم به هم نزدیک باشند، کاملاً بر هم منطبق نمی‌شوند. علت

معنای اول یا پروژسترون را نداند، که در آن حال آنچه باید پاسخگوی نیاز او باشد فرهنگ‌های یک‌زبانه است. (هرچند دو فرهنگ اخیر، با توجه به آن که ممکن است گروهی از مراجعه‌کنندگان معنای پروژسترون را نداند و آن را در فرهنگ‌های یک‌زبانه موجود فارسی هم پیدا نکنند، عبارتی کوتاه و روشن در حاشیه و در کنار آن - و نه به جای آن - آورده‌اند.)

اما رسیدن به چنین وضعیت مطلوبی مستلزم آن است که بین واحدهای واژگانی دو زبان انطباق کاملی برقرار باشد. آیا واقعاً چنین است و تنها کافی است فرهنگ‌نویس به جستجو بپردازد؟

۳. انطباق واژگانی دو زبان

انطباق واژگانی دو زبان یعنی آن‌که هر یک از واحدهای واژگانی یک زبان، به جهات مختلف دستوری، معنایی یا کاربردی، ضرورتاً معادل یک واحد واژگانی در زبان دیگر باشد، به طوری که در مقابل هر یک واژه از یک زبان یک واژه از زبان دیگر قرار گیرد.

نظریه‌های واژگان‌شناسی و دستاوردهای واژگان‌نگاری و فرهنگ‌نویسی همگی حاکی از عدم تطابق کامل واژه‌ها در دو زبان‌اند. واژه‌های دو زبان، هر اندازه که به هم نزدیک باشند، باز، به لحاظ دستوری، معنایی یا کاربردی، بر یکدیگر کاملاً منطبق نمی‌شوند. این عدم انطباق واژگانی عمدتاً نه به علل زبانی محض بلکه ناشی از تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی جوامع است. در حقیقت واژه‌های یک زبان نماینده نحوه تقسیم‌بندی جهان در میان سخنگویان یک جامعه زبانی است. این تقسیم‌بندی الزاماً بر واقعیت جهان خارج منطبق نیست، بلکه بیشتر ناظر بر تجربه سخنگویان یک زبان است؛ هر زبانی جهان را، به شیوه خود و بنابر تجربه خود، به نوعی تجزیه